



۲۰۱۸/۰۷/۰۱



لینا روزبه حیدری

یادت هست؟

یادت هست که وحدت مان به نفاق مبتدل شد
ز بنای این عمارت، پُل استوار بردند



یادت هست که خفته بودیم، همه دیار بردند
سر هر چراغ و شمعی بزدند، به دار بردند
یادت هست که شاخه ها را به ثمر ز هم تکاندند
به چمن خزان نشاندهند و ز ما بهار بردند
یادت هست که خنده ها را ز لبان مان بریدند
رُخ شاد مان ستاندهند و ز ما قرار بردند
یادت هست که در فریبی، همه عقل مان خریدند
چو جنون ز شهر حکمت همه هوشیار بردند
یادت هست که گرگ و روباه به میان جسم میشی
سگ خوب گله مان را ز پی شکار بردند
یادت هست که وحدت مان به نفاق مبتدل شد
ز بنای این عمارت، پُل استوار بردند
یادت هست که ساده بودیم و به سادگی شکستیم
وقتی غیر داوری کرد، همه اختیار بردند
حال بین هنوز همانیم و به طبع، ساده خویم
خر لنگ عقل مان بین، که خودش سوار بردند